

درس نهم: ذوق لطیف

متمکن: ثروتمند، دارا (در نوع فور متمکن به شمار می‌رفت)

کبوده: نام یکی از روستاهای قم

(او گاهی در قم زندگی می‌کرد و گاهی در کبوره. نمی‌دانست در کجا ریشه برواند)

توکل: تکیه و اعتماد به خدا

استحکام: استواری، سختی، محکم شدن (هم‌خانواده مستحکم، محکم و ...)

(او نیز مانند مادر م توکلی داشت که به او مقاومت و استقامت اراده می‌بخشید.)

بحران: آشفتگی

تحفه:* ارمغان، هدیه (بهران‌های عصبی امروز، تفه بر فرورد فرهنگ شرق با غرب است.)

شائبه:* به شک اندازنده درباره وجود چیزی، و به مجاز، عیب و بدی یا نقص در چیزی؛

بی‌شائبه:* بدون آلودگی و با خلوص و صداقت، پاک، خالص [شایعه: پراکندن خبر دروغ]

مشیت:* اراده، خواست

(هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه ایمان وصل بود که فوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت)

فاجعه: بلا، مصیبت، سختی

بینگارد: بشمارد، پندارد

(به این زندگی‌گذرا آن قدرها دل نمی‌بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد)

تمکن:* توانگری، ثروت [متمکن: ثروتمند، دارا]

درویش: گداه، زاهد، عارف، گوشه‌نشین (درویشانه: ساده و به دور از تجمل)

بُخل: خسیس بودن، خست، مقابل کرم

(قاله‌ام با همه تمکنی که داشت به زندگی درویشانه‌ای قناعت کرده بود؛ نه از بُل؛ بلکه ...)

نکبت: مصیبت، بلا، سختی

نکبت‌بار:* شوم و ایجادکننده بدبختی و خواری

عاری: برهنه، (اینجا؛ خالی)

(قاله کهن سالی بود و بر سر هم نکبت‌بار، عاری از هرگونه آسایش.)

منزله: مانند، مشابه، جایگاه (برای این قاله من به منزله فرزند بودم)

عوارض: جمع عارضه، حوادث، پیشامدها

ظرافت: خوش طبعی، نکته‌سنجی، خوش سخنی

نقل: قصه‌گویی

(وقتی از عوارض مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نقل و داستان همراه بود)

ورد: ذکر، دعای زیر لب (ورد زبانشان این بود ...)

اصیل: گوهری، نژاده

(نفستین بار از زبان قاله‌ام قصه‌های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم)

پَرآن: پرنده، سبک و خوشایند

(به عالم افسانه‌ها - که آن همه پَرآن و نرَم است - راه پیدا کردم.)

مفاتیح: جمع مفتاح، کلیدها

جنان: جمع جنت، بهشت‌ها (علاوه بر قرآن و مفاتیح‌الجنان فقط کلیات سعری داشت)

غم‌گسار: غم‌خوار، دور کننده غم، دوست

(این سعری هم‌رم و شوهر و غم‌گسار او بود.)

لطایف*: جمع لطیفه، نکته‌های دقیق و ظریف، دقایق؛ سخنان نرم و دلپذیر

شعر تمثیلی*: شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان

(فهم من برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و قاله‌ام نیز طرفدار شعرهای اندرزی و تمثیلی بود)

انعطاف*: نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران، محیط و شرایط آن.

جادوگرانه: سحرآمیز، جذاب (سعری انعطاف جادوگرانه‌ای دارد.)

شباب*: برنا، جوان [متضاد شیخ]

هیبت: شکوه، فر (این شیخ همیشه شاب ... که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار)

اضداد: جمع ضد، مقابل‌ها، چیزهای مخالف هم

حُجره: اتاق، خانه، غرفه (هجر: دوری، جدایی)

(مُجره‌هایی که فور سعری در آنها نشسته و شعرهایش را گفته بود.)

ناشیه: ابتدایی، از روی ناشیگری

(کلیات سعری با چاپ سنگی و تصویرهای ناشیانه ولی گویا و زنده)

سراچه: خانهٔ کوچک، سرای کوچک

آماس*: ورم، تورم (آماس کردن*): گنجایش پیدا کردن، متورم شدن.

(من چون این ملکیتها را می‌فواندم لبریز می‌شدم. سراپه ذهنم آماس می‌کرد.)

فوران: جوشش

تخیل: خیال‌انگیزی

(بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم تا بر روی دو پا)

قوز کردن: خم شدن

فرط*: بسیاری [افراط: زیاده‌روی / تفریط: کوتاهی]

لگه دویدن: حرکتی میان دویدن و راه رفتن، نوعی از حرکت کردن اسب و شتر، یورتمه رفتن

(پس از فواندن سعری، در راه بازگشت، قوز می‌کردم و از فرط هیجان لگه می‌دویدم.)

خُل: کم‌عقل، نادان

(کسانی که توی کوفه مرا این‌گونه می‌دیدند، شاید کمی فُل می‌پنداشتند.)

پالیز*: باغ، جالیز

(هر دو پنان بودیم که گویی در پالیز سعری می‌پریدیم)

سبک: شیوه، طریقه (سَبْک: فوری)

مسجع: دارای سجع، آهنگین

سوق دادن: راندن، کشاندن، هدایت کردن

انشا: آفریدن، نوشتن متن یا سرودن شعر

(فواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد وقتی انشا می‌نوشتم آن را به کار می‌بردیم.)

آغوز*: اولین شیری که یک ماده به نوزادش می‌دهد و سرشار از مواد مقوی است [قوز: خمیده]

(سعری برای من به منزله شیر آغوز بود برای طفل که پایه عضله و استفوان بندی او را می‌نهد)

کار آزموده: باتجربه

کورمال کورمال: حرکت آرام و از روی احتیاط

(از آنجا که مربی کار آزموده‌ای نداشتیم، در همین کورمال کورمال ادبی آغاز به راه رفتن کردم)

تنهاوش: مثل انسان‌های تنها، سرخود و به تنهایی

(بعرها اگر به فود هرتت دارم که پیزه‌هایی بنویسم، از همین آموختن سر فود و ره‌نوردی تنهاوش بود.)

حرص: از و طمع

مگیر: بازخواست نکن، مؤاخذه نکن

استسقا*: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.

(به مرض ار شربتی فوردم مگیر از من که بدکردم / بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا)

سنا: نور و روشنی (ثنا: ستایش)

ممتنع: محال، ناممکن (هم خانواده منع و مانع و امتناع)

سهل ممتنع: آوردن کلامی که در ظاهر آسان است، ولی هرکسی مانند آن نمی‌تواند بگوید.

(ویژگی سهل ممتنع بودن سبک سعری)

درس نهم: میثاق دوستی

متعصب*: غیرتمند [متأثر: اندوهگین، اثر پذیرفته] (شاگرد مدرسه متعصب و شرافتمند)

مسرور*: شادمان، خشنود (هرکس از کار فویش راضی و مسرور بود)

چابک*: تند و فرز

رُفتن: روبیدن، تمیز کردن، پاک کردن

دُرُفشان: دُرُ افشاننده، تابان، درخشان

(بارانی بباری، برای شست‌وشوی صفا و بوستان چابک‌دستی کرده، راه باغ را رُفته و گونه گل‌های بنفشه را

دُرُافشان سافته بود)

طراوت: تر و تازه شدن

سرمست: سرخوش و شادمان

چلچله: پرستو (گل‌ها از طراوت درونی فویش سرمست و پهلپله‌ها گرداگرد درفتان بزرگ می‌رقصیدند.)

نیاز: خواهش، احتیاج، فقر

فرخنده*: مبارک، خجسته

(کنپشکی زرد... پیش آفتاب نیاز آورده، در آن بامداد فرخنده بفت فویش را می‌فواند.)

نَمَد*: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا گُرک به دست می‌آید و از آن به عنوان فرش استفاده

می‌کنند یا کلاه و بالاپوش می‌سازند؛ بالاپوش نمدی.

(پسری روستایی نَمَد کوچک فویش را به دوش انداخته بود.)

تهنیت*: شادباش گفتن، تبریک، تبریک گفتن.

(پنداشتی با زبان بی‌زبانی می‌فواهد به ما عرض تبریک و تهنیت کند.)

خوش خُلق*: خوش برخورد، نیکو سیرت

بذله‌گو*: شوخ، لطیفه‌پرداز

عندلیب*: بلبل، هزاردستان

اُنس*: خو گرفتن، الفت گرفتن (هم‌خانواده مونس و انیس)

(رفیقی فوش‌فلق و بذله‌گو که عندلیب انیمن اُنس ما مهسوب می‌شد از فنده پسرک شادمان شد.)

ادا کردن*: به جای آوردن، انجام دادن (اعدا: جمع عدو، دشمنان)

مسرت*: شادی، خوشی

(گوییم جمله‌ای که پدرش در این مواقع ادا می‌کرده است به فاطرش آمد و از این رو مسرتی یافت.)

گیوه*: نوعی کفش با رویه‌ای دست‌باف

لُفاف*: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند

(پدرم یک پفت گیوه برایم فریده و کلاهی برایم آورده که هنوز در لُفاف کاغذی است.)

کام*: سقف دهان، دهان (مجاز از مراد، آرزو)

(من متأثرتر از همه پیشنهاد کردم با شیرینی‌های همراهان کامش را شیرین کنیم)

تواضع*: فروتنی، افتادگی (کوچک با ادب و تواضع عیب آنها را گرفت)

مژگان*: جمع مژه (موی+ژه): موی پلک

(مژگان‌های سیاه و بلند، یک پفت پشم درشت را پوشیده بود.)

سبک‌سری*: سهل‌انگاری و بی‌مسئولیتی

(پس از چند ساعت بازی و سبک‌سری به استراحت نشستیم)

آرمان*: آرزو، آمال

صراحت*: روشنی، آشکاری

(هریک آرمانی داشتند که برای سایرین با نهایت صراحت و سادگی بیان می‌کردند.)

ذوق*: چشیدن، قریحه، طبع (توفیلی باهوش و صاحب ذوق و قریحه هستی)

ملک‌الشعرا*: سلطان شاعران، بزرگ شاعران دربار

(روزی که شاه شرم، تو را ملک‌الشعرا فواهم کرد)

بالبداهه*: بدون اندیشه قبلی

مدح: ستایش

طبع: خوی، سرشت، فریحه شعری (**تبع**: پیروان، پیروی)

قوت طبع: قدرت ذوق شاعری

(آقای شاعر! لطفاً بالبداهه از امیر مُعزّی تقلید کرده، شعری در مرصع گویه من بگویند، بران قوت طبع شما تا چه پایه است)

به نقد*: در حال حاضر، در وضعیت مورد نظر

حُسن سیرت: نیکویی خُلق، خوش اخلاقی (**حسن صورت**: زیبایی ظاهری)

صَباحت*: زیبایی، جمال

توأم: همراه، باهم

(عزیزترین رفقای من که حُسن سیرت را با صَباحت توأم داشت بفرستی زد.)

بالجمله: خلاصه (بالجمله، هرکس آرمان فویش را بیان داشت.)

دستخوش*: آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطره آن است؛ بازپچه.

اتفاق: حادثه، واقعه (زندگی آینده ما دستفوش تصادف و اتفاق است.)

به سزا: شایسته

عهد: پیمان، قرارداد، سوگند، روزگار (امروز کار به سزا این است که با یکدیگر عهد کنیم که ...)

فروگذاری: سستی، کوتاهی، اهمال (از کمک به یکدیگر فروگذاری ننماییم)

میثاق*: عهد و پیمان

مؤکد: استوار شده، محکم (باید به شکل بردهی میثاق امروزی را مؤکد سازیم.)

اوراق: ورقها

ضبط: نگاه داشتن (یک برگ از این شکوفه را، میان اوراق کتابی، به یادگار ایام جوانی ضبط کنیم.)

قاصد: پیک، نامه‌رسان

طهارت: پاکیزگی

دوشیزه: دختر و زن جوان

حمایت: پشتیبانی

(به پاکی قاصد بی‌گناه بهار و به طهارت این دوشیزه سفیدروی بوستان، سوگند که در تمام احوالات و انقلابات

روزگار از یکدیگر حمایت کنیم.)

سلب: ربودن، از بین بردن

کافوری: به رنگ کافور، سفید

(علاقه هیچ‌یک از دیگری سلب نشود و تا مثل این شکوفه موی ما کافوری شود، دوستی را نگاه داریم.)

گروه‌های مهم املائی

قَم و کبوده - مقاومت و استحکام اراده - بحران‌های عصبی - تحفه و هدیه و ارمغان - منبع بی‌شائبه ایمان - خواست و مشیت الهی - زندگی گذرا - فاجعه‌ای بینگارد - قناعت و بخل - عاری از آسایش - منزله و مثل - عوارض مرگ - ظرافت و نقل و داستان - قصه - های اصیل - قرآن و مفاتیح‌الجنان - لطایف غزل - شعرهای اندرزی و تمثیلی - انعطاف جادوگرانه - هیبت یک آموزگار - حُجره و عُرفه - سراچهٔ ذهنم آماس می‌کرد - قَوْران تخیل - حَم و قوز - قَرط هیجان - لُگه دویدن - خُل و کم‌عقل - پالیز و بوستان - تقلید از سبک مسجّع - سوق و هدایت - شیر آغوز - پایهٔ عضله و استخوان‌بندی - حرص و آز - مرض استسقا - سهل ممتنع

** متعصّب و غیرتمند - راضی و مسرور - تابان و دُرْفشان - طراوت و تازگی - عرض تبریک و تهنیت - رفیق خوش‌خُلق و بذله‌گو - عندلیب انجمن اُنس - محسوب و مقبول - ادا کردن - مسرّت و خوشی - لفاف کاغذی - متأثر و ناراحت - ادب و تواضع - نهایت صراحت و سادگی - صاحب ذوق و قریحه - ملک‌الشُعراى بهار - اِرتجالاً و بِالْبِداهه - امیرمُعزّی - مدح گیوه - قوْت طَبع - به نقد و در وضعیت حاضر - توأم بودن حُسن سیرت با صَباحت - تصادف و اِتّفاق - کار به‌سزا - فروگذاری و دریغ - به شکل بدیهی میثاق امروز را مُؤکد سازیم - ضبط کردن میان اوراق - قاصد بهار - طهارت دوشیزهٔ بوستان - احوال و انقلابات - حمایت و کمک - سلب کردن و گرفتن -

تاریخ ادبیات

روزها: دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

گلستان: سعدی

بوستان: سعدی